

معرفی



تاکنون برای عادت تعریف جامع و توصیف کاملی صورت نگرفته است . حتی در روانشناسی کلاسیک و مکاتب فلسفی مختلف نیز در تعریف عادت اتفاق نظری وجود ندارد ، و هر گروه عادت را بنوعی تعریف و هر دسته بوجهی تعبیر نموده‌اند و این اختلاف ناشی از آن است که عادت یک پدیده یا حالت خاص با صفات و مختصات مشخص و معینی نیست . بلکه در تعریف عمومی ، در حقیقت عادت مرکب است از چندین پدیده مختلف و متفاوتی که تمام این پدیده‌ها تنها از یک لحاظ با هم مشابه و در یک مورد با هم مشترکند و آن عبارتست از " خودکاری و نظم و هم‌آهنگی مابین تمام فعالیت‌های خودبخودی روانی یا عضوی بصورت عادات که از شعور باطنی سرچشمه گرفته ، گاهی با نظارت و کنترل شعور ظاهری و گاهی بدون مداخله آن ب معرض اجرا درآمده و یا تحقق می‌یابند .

بنابر این عادت عبارتست از : انواع پدیده‌ها و تظاهرات مختلفی در انسان یا حیوان یا هر

دکتر صبورا روبرو باوی

ذیلا اشاره مینمائیم :

افلاطون "عادت" را بیشتر از لحاظ تحقیر فضیلت موروثی و اکتسابی "مورد بحث قرار میدهد تا بدینوسیله امتیاز فضیلت حقیقی که "دانش" است واضحتر گردد، و لذا افلاطون عادت را بیشتر از افسق جنبه های اخلاقی و معمولی مورد مطالعه قرار میدهد تا از سایر جهات ارسطو توجیه نسبتاً " وسیعتری برای عسادت از لحاظ فلسفه نظری نمود ماست ولی در مکتب ارسطو نیز عادت از لحاظ اخلاقی و جنبه های عملی بیشتر مورد بحث قرار گرفته تا سایر جنبه های مختلف بطوریکه بنا بر عقیده ارسطو عادت بمرور و بتدریج در نتیجه حرکتی که طبیعی و فطری نبوده و مکرر تکرار میشود بوجود میاید و اعمالند که معین کننده عاداتند. عادت نه تنها عمل را آسان کرده و رنج و کوشش را از بین میبرد بلکه تمایلی نیز ایجاد میکند. روح از تکرار آنچه که یک دفعه بجا آورده لذت میبرد. تکرار عمل برای عمل تشکیل شکلی میدهد که دیگر از آن جدا شدنی نبوده و بمنزله طبیعت ثانوی میشود. لذا تکرار، تولید عادت و عادت تولید تمایل و تمایل نیز عمل را بوجود می آورد.

موجودات غیر ذیروح مستعد عادت نیستند و نمیتوانند بواسطه تکرار عمل چیزی غیر از آنچه که هستند بشوند. عادت با حیات همراه است اما فقط روح انسانی است که بطبیعت، چیزی اضافه کرده و بخویشتن اشکال عالی و هنر و فضیلت را عطا مینماید. دانش فقط قدرت ساده ی کسب حقیقت نیست بلکه نوعی از تسهیل مکتسبه و استعدادی در عمل و تفکر و معرفتی است حاضر بکار و عمل...

موجود زنده ای که بر حسب ماهیت فعل و انفعالات روحی و معنوی تظاهرات مادی و جسمانی، شکل ظاهری مختلف و متفاوت داشته ولی در یک مورد همه آنها با هم مشابه و مشترکند و آن عبارتست از اینکه تمام انواع تظاهرات و فعل و انفعالاتیکه ابتدا بصورت اتفاقی یا ارادی و غیر ارادی بعننی خود بخود ظاهر ولی پس از تکرار و انواع نوسانات تطبیقی بالاخره تبدیل به عادت میشوند، از آن پس حالت فعال غیر ارادی داشته و ناخود آگاه جسم "یا روح" منشاء اثرند و پس از تبدیل عادت، جزو طبیعت خواهند شد.

عادت بر دو گونه است: مثبت و منفی، آنرا مثبت خوانند وقتی مراد استعداد صدور حرکاتی باشد که در آغاز امر دشوار بوده و بتدریج آسان میشوند مانند خواندن و نوشتن و غیره... منفی نامند وقتی توانائی تحمل موثرات خارجی یا باقی ماندن در حالت گذشته را برسانند، مانند عادت به بعضی بوها و به زندگی در مناطق مرتفع و بمخدرات و سموم و امثال آنها...

بنابراین تقسیم بندی که روانشناسی برای عادت در نظر میگیرد بیش از دو حالت نیست، و بدیهی است که ایندو حالت کلی هرگز قادر به توجیه و تفهیم کلیه موارد نبوده و برای رساندن جزئیات موضوع برای نیل بمقصود کافی نتواند بود، و نه این تعریف کلی و تقسیم بندی اجمالی اجازه تعریف صحیح و حقیقی و تفکیک اصولی انواع عادت را بر ما خواهد داد.

از لحاظ فلسفی نیز عادت در سطحهای بسیار مختلف و متفاوت از هم طرح و بحث و تعریف گردیده است. و بیش از همه بوسیله علمای اخلاق آنهم از نظر رابطه آن با اراده، مورد مطالعه قرار گرفته است. اینک به خلاصه ی عقاید فلاسفه

روح نسبت به اعمالش بیطرف و غیردینفع نیست
اعمال روح مبین طبیعت و معین کننده وضعیت
و حالت آتی او میباشند و بدینسان برای همیشه
جزئی از آن میشوند. هر موجود غیر مادی و یا
روحي نمیتواند از هر گونه درکی نسبت بوجود
گذشته اش بری باشد بلکه اثراتی از آنچه که در
گذشته برایش اتفاق افتاده در او باقی میماند ،
و همچنین احساس قبلی از آنچه که بوقوع خواهد
پیوست برایش وجود دارد اما این احساسات
اغلب اوقات خیلی جزئی و سطحی بوده بقسمی
که نمیتوان آنها را از یکدیگر تشخیص داده و درک
نمود گرچه ممکن است این احساسات جزئی روزی
پرورش و تکامل یابند .

آنچه درباره عادات از نظر فلاسفه مذکور نقل
گردید نظریات فلاسفه نامبرده مبنی بر اینستکه
عموماً عادات راقط نوعی فعالیت ، و مخصوصاً
از لحاظ روابط آن با حیات روحانی مورد بحث
قرار داده اند ، در مقابل گروه دیگری از فلاسفه
هستند که برای عادات فلسفه تجربی قائل شده و
نقش عادات را مهمتر از آن معرفی کرده و آنرا
قانون کلی حیات عملی دانسته اند .

اختلاف کلی بین اعمال انسان و حیوان وجود
ندارد ، حیوانات نیز اعمالشان را با تفکر انجام
میدهند . اما نظریاتکه احتیاجات حیوانات
ناچیز است بزودی زمانی فرا میرسد که آنچه
را تفکر با آنها آموخته با سانی انجام میدهند و در
اینحال بجز اینکه هر روز اعمال معینی را تکرار
کنند کار مهمی را انجام نداده و بالاخره غیر از
عادات چیزی برایشان باقی نمیماند و مجبورند
که به غریزه اکتفا کنند . غریزه چیزی نیست مگر
عادات عاری از تفکر . . .

چون عادات نمیتوانند با هر وضعیتی متناسب و
سازگار باشند بنابراین در موارد تازه و غیرعادی

دکارت اصل و منشاء عادت را چنین توجیه میکند
"عبور ارواح حیوانی از مجاری و منافذ مغز سبب
میشود که اگر همان ارواح بخواهند در دفعات
بعدی از آنجا بگذرند کارشان آسانتر گردد .

عمل عادت شبیه است به عمل رودخانه‌هایی که
بواسطه جریان آب مسیر خود را حفر مینمایند .
بنابر این عادات کاملاً جسمانی بوده و بدینسان
بوجود می‌آیند که تکرار حرکت ، مسیر عبور آنها
خواهد شد . هر اتفاقی که در جسم روی دهد ،
انعکاس آن در روح است و از آنجا معلوم میشود
که تا چه پایه روح و جسم بیکدیگر بستگی دارند
ولی نایستی فراموش کرد که عمل جسم و روح دو
طرفی است .

از یک لحاظ حافظه می‌تواند قسمی عادت تلقی
شود زیرا همانطور که عادات جسمانی عبارت از
عبور آسان ارواح در بعضی از نقاط بدن است
همینطور نیز حافظه عبارتست از اثراتی که همان
ارواح در مغز رسم کرده اند و سبب شده اند ما
با سانی اشیاء را بخاطر بیاوریم . "مالبران شرمعی
"عادت را تعمیم داده و حتی عادت فطری نیز
در نظریات خود متذکر شده است و بطور خلاصه
نظریه‌ای که مالبران پیش دربار
عادت بیان میکند شامل عاداتی است که مربوط
به اتحاد جسم و روح میشوند و این نظریه کاملاً
نظریه مکانیکی عادت است ، از طرفی به عادت
روح نیز معتقد است و همچنین عادات دیگری از
ردیف استعداد های طبیعی منفی که مربوط به
انحراف ذاتی و استعداد هایی که مربوط
بجنبه های ماوراء الطبیعه است از راه اعتقادات
مذهبی توجیه نموده و نیز به عادت مخفی که در
نتیجه تکرار عمل در شخصی بوجود می‌آیند
معتقد است .

شابهتی به عادت دارد، اما در اصل پدیده‌های است بر مبنای جبر مکانیکی نه مبتنی بر میل و اقتضای محیط‌زنده، بیولوژیکی. عادت در کائنات و در عالم جمادات و مادیات آنچنانکه در برخی مکاتب فلسفه نظری بمنظور گسترش و تعمیم مفهوم عادت بحث شده عملاً معنی و مفهومی ناسد دارد و چنین تعاریف فقط از لحاظ فلسفه نظری قابل قبولند. در حالیکه از لحاظ حکمت طبیعی و منطق علوم تجربی آن تعاریف غیر قابل انطباق در عمل هستند. زیرا عادت فقط عبارت از تکرار مشابه و یکنواخت، و خود بخودی فعل یا حالت یا پدیده‌های نیست که بصورت ماشینی، خودکار و بلا اراده تکرار شود. هرگز تغییر و تحول پذیر نباشد، بلکه عادت حقیقی غیر از تکرار عمل بحالت جبریت در عالم مکانیک، و بصورت تبعیت عالم مادی از یک فرمول ریاضی است. در حالیکه بر عکس عادت حقیقی ناشی از وجود حداقل آثار محرک باشعوری در یک محیط‌زنده است که هم تحول پذیر از حالی بحالی است و هم قابلیت تضعیف و تقویت یا انهدام بموقع و ظهور بموقع بوده و همچنین برخی از عادات ممکن است مبنای عادات دیگر شده و از حالت تکسرار خود بخودی ساده فعل یا حالتی، بحالت مرکب و پیچیده‌ای در آید و بنا بر این عادت بمعنی واقعی اولاً "تغییر پذیر و قابل تحول از حالی بحالی دیگر است ثانیاً" هر عادتی ممکن است بصورت ساده یا مرکب باشد و ثالثاً "هر عادتی در عین حالیکه خود ممکنست حاصل یک عادت معینی باشد در ضمن ممکنست پایه و اساس ایجاد یک عادت دیگری بشمار رود.

استمداد از عقل لازم میشود. اسپنسر توارث را نیز بعاتد اضافه میکند: "... عادت انفرادی نیست و در حالیکه موجب تغییر و تبدیل موجود میشود، از نسلی به نسلی دیگر منتقل میگردد و بتوارث مبدل میشود.

هنوز موضوع عادت هم از لحاظ تعریف و هم از لحاظ ماهیت و کیفیت ظهورش، از جمله مسائل روز بوده و با اینکه تعاریف کلی و اصولی مفید و مثبتی از عادت شده و بسیاری از مجهولات در مکانیسم عادت معلوم گردیده ولی معذ لکم میتوان گفت که در حقیقت هنوز موضوع "عادت" بصورت معمائی لاینحل و ناشناخته بحال خود باقی است بطوریکه اگر تعریف و توجیهی بخوبی از عهده بیان واقعیت و ماهیت یک عادت برآمده، در عوض از عهده تشریح و بیان انواع دیگر آن عاجز مانده است.

نکته‌ایکه بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که البته ما مدعی آن نیستیم که مراتب مقام علمی و معنوی فلاسفه و روانشناسان که در گذشته در مسئله عادت بحث کرده‌اند ناچیز بوده و ما در مراتبی مافوق آنها قرار گرفته‌ایم، بلکه تصریح مینمائیم که فلاسفه و دانشمندان گذشته در سطح علم معاصر خود بحث کرده‌اند که بعلت محدودیت مراتب علم گذشته، درک و تشخیص بیش از آن مقدور نبوده است... ولی پیشرفت‌های علوم عصر حاضر، مخصوصاً زیست‌شناسی، امکان مطالعه‌ی وسیعتری را بر ما میدهد که در گذشته مطالعات نظری و عملی در این سطح میسر نبود.

عادت مخصوص محیط‌زنده و موجودات ذی‌روح است. در محیط غیر زنده و موجودات بی‌روح و لو پدیده‌های کاملاً مشابه و مطابق عادت نیز مشاهده شود، عادت حقیقی نبوده بلکه فقط حالت وضعیتی است که از لحاظ تکرار صورت ظاهر

